



داوود طالقانی
 □ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران
 □ همکار مرکز مطالعات آمریکا

فرقه‌های آمریکایی

آموزه جامعه‌شناسی ماکس وبر برای آمریکا‌شناسی

به تعبیری، رادیکال بنیاد آمریکا‌شناسی شناخته می‌شود، همین مقاله مهجور «فرقه‌های پروتستانی و روح سرمایه‌داری» است که اتفاقاً به تعمد از سوی غالب جامعه‌شناسان ایرانی نیز نادیده انگاشته می‌شود، زیرا در پازل سیاسی آن، جور نخواهد شد. برای فهم این مقاله و کشف حاصل آن برای شناخت آمریکا، بهتر است اشاره‌ای به سفر ماکس وبر به این سرزمین در سال ۱۹۰۴ داشته باشیم؛ گفته می‌شود که بازدید از آمریکا، نقطه عطف کارنامه فکری ماکس وبر بود که همسرش نیز شرح تفصیلی آن را در کتاب زندگی‌نامه همسرش - که در سال ۱۹۲۶ منتشر شد - نگاشته است. این مقاله نیز بصیرتی می‌باشد که این جامعه‌شناس آلمانی، از آن سفر به ارمنان آورده است. چنان‌که می‌دانیم، فرهنگ مدرن در اروپا در واکنش و تقابلی با کلیسای کاتولیک، به وجود آمد. در بنیاد شکل‌گیری پروتستانسیم اروپایی،

کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، یکی از مهم‌ترین کتب تاریخ اندیشه اجتماعی بوده که انجمن جامعه‌شناسی آمریکا نیز این کتاب را در صدر فهرست محبوب‌ترین کتاب‌ها در نزد جامعه‌شناسان معرفی کرده است. ادعا و استدلال ماکس وبر در این کتاب برای اصحاب علوم انسانی، آشنا است و تقریباً کسی نیست که نداند روایت ماکس وبر، چگونه تعلیمات کلیسای لوتری و انگیزه‌های کالونی را به انباشت سرمایه و تکوین سرمایه‌داری پیوند می‌زند. آنچه در خواندن کتاب خواندنی اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری غفلت می‌شود، به یادداشت پایانی ماکس وبر مربوط است که در انتهای کتاب قرار دارد و به عنوان ضمیمه‌ای نه‌چندان غیرمهم برای خوانندگانش جلوه می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد، آنچه اخلاق پروتستانی را زنده کرده و روح سرمایه‌داری را دقیق‌تر آشکار می‌کند و



آمریکا، با فرهنگی مواجه هستیم که به نحوی غیرسیاسی، دینی عمل می‌کند؛ به عبارت دقیق‌تر، جامعه آمریکایی، به صورت یک جامعه دینی عمل می‌کند و محور این فعالیت نیز اجتماع‌های خودگردان است. ماکس وبر حیرت خود از اعمال دینی مردم آمریکا را در یک مثال خاص گوشزد می‌کند که می‌توان تعجب او

گوناگون، وجود ندارد زیرا پرس وجود از اعتقادات شهروندان از سوی دولت، خلاف قانون محسوب می‌شود. ما به ذکر اهمیت عملی این اصل در مناسبات میان جوامع مذهبی و دولت نمی‌پردازیم، بلکه بیشتر به این واقعیت توجه داریم که در ایالات متحده تا همین بیست و پنج سال پیش، علی‌رغم مهاجرت وسیع، تعداد افراد لامذهب، فقط حدود ۶ درصد جمعیت تخمین زده می‌شد، با وجود آن‌که دولت، مذهب را مطلقاً نادیده می‌گرفت و برخلاف شیوه‌ای که تقریباً در تمام اروپای آن زمان رایج بود از اعطای انواع امتیازات به غایت مؤثر به برخی کلیساهای ممتاز خودداری می‌کرد.» (وبر، ۱۳۹۵: ۲۳۱)

از آماري که ماکس وبر ذکر می‌کند، متوجه می‌شویم که حداقل ۹۴ درصد جمعیت آمریکا در آن دوران، به کلیسا تعلق داشتند. ويردر همین گزاره‌های کوتاه، نشان می‌دهد که ما در

این نهضت ضد کلیسای روم بود که حیرت ماکس وبر نیز در همین نقطه، پنهان شده است، زیرا پروتستانيسم اروپایی پس از مهاجرت او به آمریکا، دیگر ضد کلیسایی عمل نکرد. در عمل مؤمنانه یا فرد به کلیسا معتقد است یا نسبت به آن ارتداد دارد؛ این معادله تنها در خاک اروپا صادق بود و در آمریکا، فرد می‌توانست کلیسای خودش را داشته باشد.

کلیسای آمریکا، کلیسایی بود که از انگلستان به ارث رسیده بود و تنها کلیسای مستقلی است که به واسطه تعامل دوسویه‌اش با قدرت سیاسی، هنوز هم قدرتمند است. رابطه متقابل دولت و کلیسا در انگلستان، به همان نحو در آمریکا نیز ادامه دار شد، همچنان که وبر در ابتدای مقاله ذکر می‌کند: «ایالات متحده از دیرباز، اصل جدایی کلیسا و دولت را به رسمیت شناخته و این جدایی، چنان قاطع بوده است که حتی آماري رسمی از فرق اعتقادی



را نیز در پس کلماتش دید: «در ایالات متحده تعلق به یک جامعه مذهبی به ویژه برای فقرا، بار مالی بسیار سنگین تری از هر نقطه آلمان در برداشت. بودجه های خانوادگی منتشر شده این امر را ثابت می کنند و به علاوه، خود من در شهری در کنار دریاچه اریه در کشیش نشینی که تقریباً از هیزم شکنان مهاجر آلمانی

تشکیل شده بود، شاهد بودم سهمی که سالیانه برای مخارج کلیسا می پرداختند، بالغ بر هشتاد هزار دلار بود، در حالی که درآمد متوسط آنان، از هزار دلار تجاوز نمی کرد. همه می دانند که در آلمان، مطالبات مالی بسیار کوچک تر از این، موجب مهاجرت وسیع مؤمنان به خارج از کلیسا می شود. از این گذشته، مسافری که ایالات متحده را پانزده یا بیست سال قبل، یعنی پیش از اروپایی شدن این کشور دیده بود، نمی توانست قوت احساس تعلق به کلیسا را که در تمام این سرزمین، قبل از غرق شدن آن در سیل مهاجران غالب بود، نادیده بگیرد.» (همان، ۲۳۱-۲۳۲)

در تحلیل ماکس وبر، می توانیم بفهمیم که در آمریکا برخلاف اروپا، معضل اعتماد کردن وجود نداشت و به همین دلیل نیز تعلق کلیسایی شکل گرفته بود. پرسشی که مطرح می شود، این است که چرا مردم در آمریکا به کلیسا پول می دهند؟ شاید بتوان گفت که تنها الگوی سامان دهنده

زندگی اجتماعی آنان در آن دوران، کلیسا بوده است و با این نقشه، آمریکایی های توانستند طبق آن، کنش اجتماعی داشته باشند. البته از نظر ماکس وبر، این تعلیق لزوماً به خاطر کلیسا نبود، بلکه کلیسا به فرقه تبدیل شده بود. محور تحلیل دین به عنوان نهاد اجتماعی، دیگر مد نظر وبر نبود و جای آن، فرقه نهاد شده بود. او می نویسد: «تعلق به کلیسا، در اصل اجباری است و دلیلی بر فضیلت اعضای آن، به شمار نمی آید، در حالی که برعکس، یک فرقه، در واقع یک تجمع اختیاری بوده و منحصرأ شامل کسانی است که از نظر دینی و اخلاقی، شایستگی پیوستن به آن را دارند.» (همان، ۲۳۵-۲۳۶) در مناسبات دینی اروپایی، کلیسا لطف بود و این لطف، همه را در برمی گرفت و کلیسا، نقش واسط را در رابطه فرد و خدا ایفا می کرد اما در الگوی زندگی اجتماعی آمریکایی، فقط فرد و فرقه وجود دارد و این لطف فرقه است که فرد،

عضوآن می‌شود و برای عضویت نیز فرد باید شایستگی‌های خود را نشان دهد. با این تفسیر، عمل مرد اصالتاً آلمانی که اوضاع اقتصادی خوبی ندارد اما کمک‌هزینه خوبی به فرقه‌اش می‌کند، قابل توجیه است. غیر از این مثال مذکور، سایر کمک‌های خیریه و مردمی شهروندان به احزاب، تیم‌های ورزشی مورد علاقه و انجمن‌های مورد تعلقشان نیز با این بیان، در ادامه توجیه خواهد شد.

نکته‌ای که در سطور قبل از ویرنیز مشهود بود، راجع به این است که پروتستان‌نیم انگلیسی و شاخه آمریکایی آن، بر پایه جدایی دولت و مذهب، شکل گرفته است؛ اما پیش از استقلال آمریکا، دولتی در این سرزمین وجود نداشت و تحت استعمار انگلستان بود. در واقع، دولتی نبود پس مذهبی سازمان یافته نیز وجود نداشت. مردم مذهبی انگلستان به آمریکا آمدند و برای خود، جماعت‌های مذهبی را شکل دادند و دولت مستقر نیز با آنان کاری نداشت و مزاحمشان نمی‌شد. برای کسانی

که تازه به آمریکا، مهاجرت کرده بودند، تنها مامن و سرپناه و تنها الگویی که زندگی آنان را سامان می‌داد، کلیسا بود. کلیسا در آمریکای آن دوران، تنها فرقه‌ای بود که به فرد، هویت می‌داد و روابط اجتماعی‌اش را تنظیم می‌کرد. هرچه مناسب آن فرقه‌ها سخت‌تر باشد، میزان اعتماد اجتماعی نیز افزایش می‌یابد. آمریکایی‌ها در تعاملاتشان به صورت تداومی، نشان می‌دهند که به چه فرقه‌ای تعلق دارند. این جماعت و فرقه، به شدت ریاکار است و ریاکاری را نیز تبلیغ می‌کند. این نمایش ریانه صرفاً به خاطر پول، بلکه به دلیل زندگی اجتماعی است و البته چیزی هم جایگزین ریاکاری وجود ندارد. در این فرقه‌ها، رقابت اصلی میان اعضای فرقه نیست، بلکه رقابت میان فرقه‌های مختلف است. اگر کسی پولدار شود، همه خوش حال می‌شوند.

و بر در ادامه مقاله نیز گوشزد می‌کند که فرقه در آمریکا هرچه جلوتر می‌رود، غیردینی‌تر عمل

می‌کند، چنانچه اشکال انجمن‌ها را شاهد هستیم که دینی نیستند اما همان سخت‌گیری‌ها را دارند. صورت مدرن‌تر و غیردینی‌تر، انجمن‌ها، باشگاه‌ها و کلاب‌ها هستند و شکل سیاسی شده آنان نیز حزب و ایالت است. حزب، فرد نیست بلکه مجموعه‌ای از انسان‌ها است و در انتخابات آمریکا، شاهد هستیم که فرد رأی نمی‌دهد، بلکه این ایالت است که رأی می‌دهد. بسیاری از ما در فیلم‌ها، سریال‌ها و رمان‌ها، مردان و زنانی را دیده‌ایم که تمام زیست و هویتشان را بر مبنای هواداری از یک تیم ورزشی، حزب سیاسی، انجمن محیط‌زیستی و ... بنا نهاده‌اند. در آمریکا، تنها سه ورزش بسکتبال، راگبی و بیس بال، قوام دهنده هویتی اکثریت مردم آمریکا هستند. مسابقات میامی هیت، لیکرز، بوستون سلتیکس، سن آنتونیو پرز و شیکاگو بولز، تنها بازی‌هایی در رده کنفرانس شرق و غرب نیستند، بلکه رقابت فرقه‌ها به

شکل امروزی آن است. برای مسابقات پیتسبورگ استیلرز، دالاس کاوبویز، گرین بای پکرز و نیویورک جایتز، تنها پول نیست که آن‌ها را سرپا نگه داشته است، بلکه این اعضای فرقه‌ها هستند که ماهانه به حساب تیم‌های راگی‌شان، پول واریز می‌کنند تا منزلت اجتماعی داشته باشند. این‌که فرد طرفدار کدام یک از تیم‌های بیس بال یا نکی‌ها، رودساکس، رنجرز و ریوز باشد، مشخص خواهد کرد که شخصیت او در جامعه، چه سیمایی خواهد داشت. با این بحث، می‌توان ادعا کرد که در آمریکا، جامعه مدنی یکپارچه‌ای وجود ندارد؛ زیرا این جامعه از اجتماع‌های مختلفی، تشکیل شده است. آمریکا پس از دو جنگ جهانی بود که شکلی از انسجام میان فرقه‌های خود را ایجاد کرد و برای خود، دشمن خارجی (بلوک شرق، تروریسم، بنیادگرایی و...) ساخت. در جامعه آمریکایی،

امر فرقه‌ای در جامعه ساخته می‌شود و به مراتب بالاتر می‌آید. فرقه، نظام کنترل‌کننده جامعه به ظاهر غیردینی است و ادامه این منطق، کشیش زدایی و کلیسا زدایی از فرقه‌ها است. در این فرقه‌ها که امروزه اشکال سیاسی و غیرسیاسی به خود گرفته‌اند، انضباط برمی‌آید و این انضباط، قسمی اخلاقی است و شرط ضروری و پیشینی بروکراسی مدرن محسوب می‌شود. بروکراسی مدرن که اتفاقاً از مسائل مهم جامعه‌شناسی و برنیز بوده، جماعتی است که به انحراف فرقه‌ای آلوده شده است. پیش شرط تعامل با آمریکا و گفتگو با این کشور، مذاکره بر سر منافع ملی که در سوی دیگر معامله‌اش، آمریکا قرار دارد، شناخت آمریکا از درون است. فریبی به نام آمریکای واحد وجود ندارد. فارغ از برخی شعارهای ایدئولوژیک که حول افول آمریکا رشد می‌یابد، آمریکا مجموعه‌ای از فرقه‌ها است. برخی افراد خوش خیال و خام دست،

گمان می‌کنند که دولت آمریکا، سازمان واحد سیاسی است اما رقابت‌های میان فرقه‌ها - که خارج از میز مذاکره است - سرنوشت مداخلات، تعاملات و تصادفات آمریکا با سایر ملت‌ها را تعیین می‌کنند. تنها اشاره به قضیه جمال خاشقچی، برای رقابت فرقه‌های سیاسی بر سر منافع آمریکا در بیرون از این کشور، برای شاهد مثال این بحث کفایت می‌کند.

منابع:

وبر، ماکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵.

صمیم، رضا، درس گفتار نظریه‌های فرهنگ و ارتباطات، مقطع کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع).